

غاصبان اشکانی، طبقه دبیران، عرب‌های ایرانی و تداوم نظام سیاسی ساسانی [ایران‌شهری]

ب. بی‌نیاز (داریوش)

زمان چندانی از بازنگری تاریخی-انتقادی درباره شکل‌گیری اسلام آغازین نمی‌گذرد. مبتکر این بازنگری، پژوهشکده «اناره» در شهر زاربروکن آلمان است که من چند کتاب از مجموعه چند هزار صفحه‌ای منتشر شده این پژوهشکده را به فارسی ترجمه کرده‌ام. خوانندگان می‌توانند تقریباً همه کتاب‌ها، مقاله‌ها، جستارها، گفتگوهای شنیداری یا دیداری را در سایت کندوکاو (<https://www.kandokav.net>) مشاهده و در صورت لزوم دانلود کنند.

از سال ۲۰۱۳ که نخستین کتاب از این مجموعه به نام «از بغداد به مرو» (کارل-هاینتس اولیگ) را به فارسی ترجمه کردم تا کنون این پرسش بنیادین هنوز به قوت خود باقی است: آیا فروپاشی ساسانیان در نتیجه حمله اعراب مسلمان حجاز [صحرای عربستان] به ایران بوده است یا اصلاً چیزی به نام حمله اعراب از بیرون صورت نگرفته است؟

من این نظر را نمایندگی می‌کنم که **نظام سیاسی** ساسانی [یا دقیق‌تر گفته شود **ایران‌شهری**]، آنگونه که تاکنون تاریخ‌شناسان درباره «فروپاشی» اش نوشته‌اند، دچار فروپاشی نشده بود بلکه در شکل دیگری به بقای خود ادامه داد. اگرچه خاندان‌های ساسانی دیگر نقشی در زندگی سیاسی ایران‌شهر ایفا نمی‌کردند، ولی ساختارهای دیوانسالاری مدرن آن [به تعریف امروزی دستگاه بوروکراسی دولتی] نه تنها از میان نرفت بلکه در زمان قدرت‌گیری عرب‌ها حتی بسیار ظریف‌تر و کارآمدتر گردید. حذف پادشاهی ساسانی و جایگزینی آن با یک شاه یا امیر عرب، به خودی خود به معنای فروپاشی نظام سیاسی ایران‌شهری نبود و نیست. بنابراین هر گاه در اینجا سخن از «فروپاشی» است منظور فروپاشی پادشاهی خاندان‌های ساسانی است و نه نظام سیاسی که تبلور آن در دیوانسالاری بوده است. فروپاشی پادشاهی ساسانی پیامد حمله اعراب از خارج از ایران‌شهر [قلمرو ساسانیان] نبوده است بلکه این فروپاشی برآیند و محصول یک مجموعه از فاکتورهای ریشه‌دار در مرکز قدرت و سراسر ایران‌شهر بود، از قبیل: شورش‌های پی در پی در زمان هرمز چهارم یا به اصطلاح جنگ‌های داخلی ۵۸۹ تا ۵۹۱ میلادی، از میان رفتن مشروعیت خسرو پرویز، جنگ ۲۵ ساله خسرو پرویز علیه بیزانس، شکست نخست خسرو پرویز در سال ۶۲۲ میلادی در ارمنستان و سرانجام شکست نابودکننده ۶۲۸ میلادی در نینوا در برابر بیزانس. در سال ۶۲۸ میلادی خسرو پرویز به دلیل شکست‌هایش از هراکلیوس از دین طرد، سپس دستگیر و پس از دو سه ماه به قتل رسید. درست از همین زمان جنگ‌های داخلی در ایران‌شهر آغاز شد که بازیگران اصلی آن، طبقه دبیران [دیوانسالاری]، خاندان‌های اشکانی و عرب‌های مسیحی ایرانی در میان‌رودان بودند. همان‌گونه که خواهیم دید این جنگ‌ها در ابتدا عاری از هرگونه جنبه دینی بود و صرفاً جنبه سیاسی و معطوف به قدرت داشت. جنبه دینی این کشمکش‌ها و درگیرهای سیاسی بعدها در یک روند نسبتاً طولانی بوجود آمد، روندی که سرانجام پس از سه سده بر بستر مسیحیت غیرتثلیثی آرام آرام به دین نوینی به نام اسلام منجر گردید.

در این‌جا می‌کوشم گام به گام رویدادهای تاریخی واقعی را مانند حلقه‌های به هم پیوسته یک زنجیر تا زمان مرگ یزدگرد سوم دنبال کنم. هر آنچه که در این‌جا گفته می‌شود **آزمون‌پذیر** است و خواننده می‌تواند این داده‌ها را یا با ارجاع به منابع نامبرده در آخر این مقاله یا از طریق اینترنت راستی‌آزمایی کند.

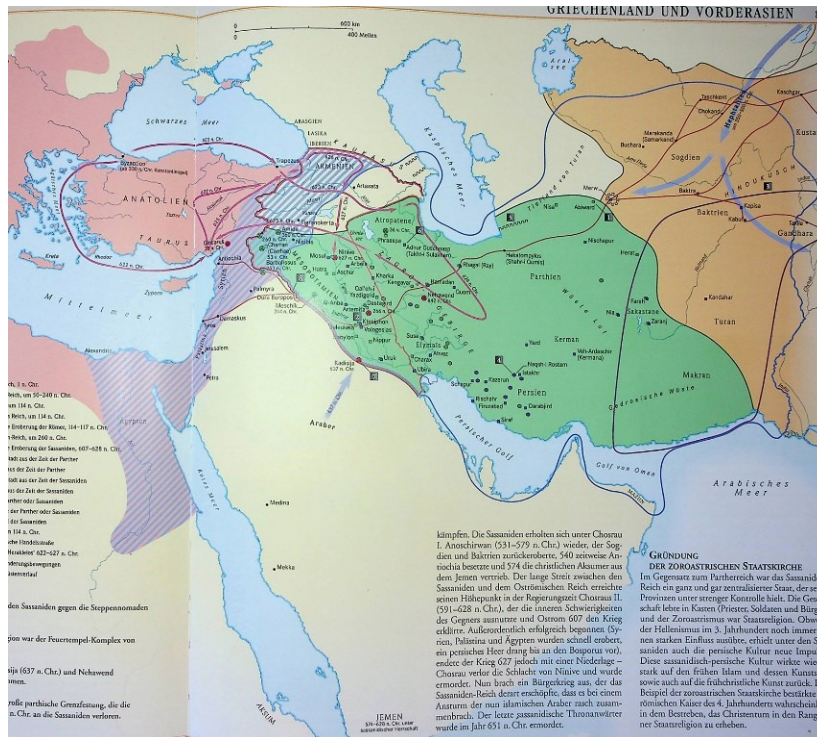
پیش از ورود به بحث اصلی، ابتدا ضروری است که بدانیم «عرب‌ها» چه کسانی بودند و در کجا زندگی می‌کردند. موضوع تعیین‌کننده‌ای که بسیاری از مورخان، غربی و ایرانی، تحت تأثیر روایات اسلامی به بیراهه رفته‌اند.

عرب‌های ایرانی

اکثریت عرب‌ها در کجا زندگی می‌کردند؟ جمعیت عرب‌های بادیه‌نشین حجاز نسبت به جمعیت عرب‌های ایران در میان‌رودان و خراسان بزرگ و همچنین عرب‌های بیزانس که در شامات [پترا، اردن، اورشلیم، فلسطین امروزی] می‌زیستند آنقدر کوچک بود که به اصطلاح به

^۱ البته در اینجا اهمیتی ندارد که خواننده تحت عنوان «فروپاشی»، فروپاشی کل ساسانیان را درک کند یا فقط حذف پادشاهی خاندان منتسب به ساسان را.

گونه‌ای برای «تاریخ» عاری از اهمیت بودند. جمعیت عرب‌های صحرای عربستان (Arabian Desert) نه تنها بسیار کوچک بود بلکه امکانات مادی این مردمان تقریباً نزدیک به صفر بود. به نقشه زیر خوب دقت کنیم! تمرکز جمعیتی عرب‌ها از پترا/عرب‌های نبطیه/آغاز می‌شد، سپس از فلسطین تا سوریه و از آنجا به سوی ایران تا خوزستان امروزی ادامه می‌یافت. عرب‌ها از پترا تا شامات و تا خوزستان اکثراً به جریان‌های گوناگون مسیحی وابسته بودند. این عرب‌ها به گویش‌های گوناگون حرف می‌زدند ولی همه کتاب‌های دینی‌شان به زبان سریانی [یا سریانی شرقی یا سریانی غربی] بود. به اصطلاح، **زبان همگانی** (Lingua franca) آن‌ها آرامی-سریانی بود. برخلاف روایات اسلامی که عرب‌ها را با بت‌پرستی معرفی می‌کنند، آنها تقریباً همه به جریان‌های گوناگون مسیحی وابسته بودند. ولی روایات اسلامی از مسیحیت آن‌ها چیزی نمی‌گویند و آن‌ها را تا سطح گروه‌های کوچک بت‌پرست در صحرای عربستان کاهش می‌دهد.



همانگونه که گفته شد، عرب‌های شامات تا خوزستان همه مسیحی بودند. عرب‌های شامات عمدتاً عرب‌های **غسانی** بودند که در پیمان نظامی با بیرانس قرار داشتند و به عنوان نیروهای کمکی آن، علیه ایران و عرب‌های وابسته به ساسانیان یعنی **لخمیان**، که پایتخت‌شان حیره در ۱۵۰ کیلومتری تیسفون بود، عمل می‌کردند.

اکثریت عرب‌های غسانی پیرو مسیحیت **یعقوبی** بودند به همین دلیل این شاخه مسیحی توسط موریکیوس امپراتوری بیزانس مورد پشتیبانی قرار می‌گرفت. در حالی که عرب‌های ایرانی اکثراً **غیرتثلیثی** بودند. در تاریخ‌نگاری همه این جریان‌های مسیحی غیرتثلیثی در قلمروی ایران را زیر سقف مسیحیان **نستوری** خلاصه کردند که البته چندان دقیق نیست.

ایران ساسانی بسیار بزرگ‌تر از ایران امروز بود. اگر به نقشه زیر توجه کنیم می‌بینیم که جنوب ایران از گندی شاپور (Bet Lapat) شروع می‌شود و تا مرز ارمنستان ایران و نصیبین ادامه پیدا می‌کند. ولی عرب‌ها تنها در جنوب امپراتوری ساسانی ساکن نبودند، بخش دیگری از آن‌ها در خراسان بزرگ ساکن شده بودند به ویژه در مرو و نیشابور.

اگر به نقشه زیر توجه کنیم می‌بینیم که جمعیت عرب‌های ایرانی ده‌ها بار بیشتر از عرب‌های بادیه‌نشین حجاز بوده است.



در نقشه از بخش سبز رنگ به بعد زیر نظر امپراتوری بیزانس بود. تا این زمان هنوز به عربستان امروز شبه جزیره عربستان گفته نمی شد. ما منبع تاریخی نمی شناسیم که صحرای عربستان را به عنوان «الجزیره یا جزیره العرب» یا «شبه جزیره عربستان» ثبت کرده باشد. به دلیل بی اهمیتی آن و اندک بودن جمعیت آن و فقدان نقش باشندگانش در تحولات سیاسی، این منطقه به اصطلاح یک منطقه جغرافیایی بدون تاریخ بود.

از زمان پارتها [اشکانیان]، به منطقه میان دجله و فرات «الجزیره» می گفتند. بنابراین هر گاه در این دوره تاریخی از «الجزیره» سخن به میان می آمد، منظور نه عربستان سعودی کنونی بلکه منطقه میان دو رود دجله و فرات بود که امروز به آن میانرودان [بین النهرین] می گوئیم. [تصویر «الجزیره» از ویکی پدیا]



عربهای مسیحی از روزگار اشکانیان (۲۴۷ پیش از میلاد تا ۲۲۴ پس از میلاد) آرام آرام وارد قلمرو ایران شدند. دلیل این مهاجرتها هم تغییرات اقلیمی مانند خشکسالی و هم سرکوبهای دینی بود. بخش بزرگی از این مهاجران از یمن، فلسطین، سرزمین یهودیه، پترا و ... به سوی ایران حرکت کردند. هر چه جمعیت عربها در جنوب امپراتوری ایران یعنی منطقه میانرودان بیشتر می شد، مهاجرتهای

آن‌ها به سوی شرق یعنی خراسان بزرگ هم افزایش می‌یافت. البته گاهی این مهاجرت‌ها به شرق توسط شاهان ساسانی با زور و اجبار قرار می‌گرفت، هم به دلایل سیاسی و هم به دلیل جنگ‌های فراوان میان خود قبایل و خاندان‌های عرب‌ها.

آغاز یک پایان

حاکمیت ساسانیان عملاً پسر از مرگ **خسرو انوشیروان** (۵۳۱-۵۷۹ م.) و آغاز پادشاهی **هرمز چهارم** (۵۷۹-۵۹۰ م.) وارد یک روند وقفه‌ناپذیر از بحران‌هایی شد که سرانجام به فروپاشی پادشاهی آن منجر گردید. هرمز در ادامه اصلاحات پدرش، خسرو انوشیروان، دست به سلسله اقدامات رادیکال و خون‌افشانی زد. او در این راستا، یک حمله بزرگ به زمینداران بزرگ که اکثراً از خاندان‌های اشکانی بود انجام داد و تعداد بسیار زیادی از این اشراف اشکانی را به قتل رساند. در کنار این اقدامات اصلاحی، مانند پدرش به تقویت مالکان میانه‌حال [دهقانان] و نیروهای نظامی اسواران که از اشراف درجه دوم و سوم تشکیل می‌شد بر آمد. شاید بتوان گفت که با مرگ **خسرو انوشیروان** و آغاز حکومت **هرمز چهارم**، تضاد منافع خاندان‌های بزرگ ایرانی، یعنی خاندان‌های اشکانی و ساسانی کلید خورد و روز به روز ژرف‌تر گردید و به اصطلاح به یک مکانیسم خودکار تبدیل گردید. یکی از سرداران بزرگ ایران در آن زمان، **بهرام چوبین** بود که او را یک مغز متفکر نظامی می‌دانند. بهرام چوبین از خاندان اشکانی «**مهران**»، یکی از هفت خاندان بزرگ ایرانی، بود. او میان سربازان و افسران از احترام بسیار بالایی برخوردار بود و به اصطلاح، این شخصیت نظامی به تنهایی به یک «**نهاد نظامی**» تبدیل شده بود. بهرام چوبین در زمان هرمز چهارم مرزبان [حاکم] ارمنستان و ائورپاتکان [آذربایگان] نیز بود.

بدون شناخت درست از جایگاه اقتصادی، نظامی و دینی خاندان‌های اشکانی در عصر ساسانی عملاً نمی‌توان فروپاشی شاهنشاهی ساسانیان را درست توضیح داد. بسیاری از اشراف اشکانی از زمینداران سوپر کلان بودند و اکثراً در رأس ارتش قرار داشتند، این وضعیت از روز نخست قدرت‌گیری ساسانیان توسط اردشیر بابکان (۲۲۴ میلادی) وجود داشت. بهرام چوبین در زمان هرمز چهارم توانست به عنوان یک فرمانده نظامی در چند جنگ پیروزی به دست بیاورد. به ویژه پیروزی او بر **گوگ‌ترکان** (Göktürkler) [ترکان آسمانی] باعث شهرت او شد. پیروزی‌های اسپهبد بهرام [چوبین] و غنایم سرشاری که به دست آورد، باعث شد که هرمز چهارم قدرت خود را در خطر ببیند. به همین دلیل، به محض پایان جنگ با ترکان، هرمز چهارم، بهرام چوبین را به جنگ علیه بیزانس فرستاد. بهرام در این جنگ شکست خورد و هرمز هم تقریباً به آرزوی خود رسید. او تنها به خوشحالی و شادی اکتفا نکرد و طی یک آیین تحقیرآمیز، بهرام چوبین را از مقام اسپهبدی برکنار کرد. ولی بهرام چوبین که مورد حمایت کامل افسران و سربازانش بود به این فرمان اعتنایی نکرد و اقدام به شورش علیه شاه کرد و مدعی تاج و تخت شد.

نخستین جنگ‌های داخلی در ایران‌شهر

سال‌های ۵۸۹ تا ۵۹۱ میلادی، سال‌های جنگ و آشوب در سراسر ایران‌شهر است، هم در مناطق عرب‌نشین «الجزیره» [میانرودان] و هم در مناطق دیگر. بهرام چوبین که از **خاندان اشکانی** بود پس از رفتار تحقیرآمیز شاه علیه او، دست به شورش زد و خود را پادشاه اعلام کرد. اگرچه **هرمز چهارم** تلاش‌های نظامی بسیار کرد که بهرام چوبین را از میان بردارد ولی همه برنامه‌هایش با شکست روبرو شد. شورش ۵۸۹ بهرام چوبین علیه شاه رسمی ساسانی یک نقطه عطف در تاریخ این سلسله بود که عملاً هسته مرکزی امپراتوری ساسانی را به مرور زمان از درون متلاشی کرد.

برای خواباندن شورش بهرام چوبین، در دربار یک کودتا علیه هرمز چهارم صورت گرفت. دایی‌های خسرو پرویز، **گستهم** و **وندوی** - یعنی برادران همسر هرمز چهارم که از خاندان اشکانی بودند - علیه شاه وقت، هرمز چهارم، دست به کودتا زدند. او را دستگیر و زندانی کردند و سپس کُشتند (سال ۵۹۰ م.) و **خسرو پرویز** را به عنوان شاه اعلام کردند. البته این اقدام هم کارساز نشد و باز هم بهرام چوبین حاضر نشد که از ادعای پادشاهی خود کوتاه بیاید. او پادشاهی خسرو پرویز تازه به قدرت رسیده را هم نپذیرفت. به همین دلیل خسرو پرویز به جنگ بهرام چوبین رفت.

در اوایل سال ۵۹۱ میلادی بهرام چوبین توانست خسرو پرویز را در جنگی در میانرودان شکست بدهد و تیسفون را به تصرف خود در بیاورد. به دنبال آن، بهرام چوبین به عنوان پادشاه تاجگذاری کرد و به نام خود سکه زد. خسرو پرویز به همراه بخشی از افسران، سربازان و خویشاوندان نزدیک خود به بیزانس، نزد امپراتور موریکیوس [موریس]، پناهنده شدند.

موریکیوس [موریس]، امپراتور بیزانس، با گشاده‌نظری از خسرو پرویز استقبال کرد و به او قول کمک‌های نظامی داد. باری، موریکیوس نیروهای نظامی خود را در اختیار خسرو پرویز گذاشت و آن‌ها توانستند مناطقی که زیر نظر فرماندهان وابسته به بهرام چوبین بودند شکست بدهند: با اشغال شهرهای ماردین و قلعه دارا، خسرو پرویز توانست یک بار دیگر اعلام پادشاهی کند (پایان ۵۹۱ / آغاز ۵۹۲ م.). این نخستین بار در تاریخ ایران بود که یک پادشاه رسمی [مشروع] ایرانی به دشمن رسمی-تاریخی خود پناهنده شد و برای رسیدن دوباره به قدرت، به نیروهای نظامی آن متکی گردید. [البته صرف نظر از پناهندگی قباد اول نزد هفتالیان و دوباره قدرت‌گیری‌اش توسط نیروهای هفتالی در سال ۴۹۹ میلادی].

البته در همین گیر و دار، خسرو پرویز با دختر موریکیوس، مریم، نیز ازدواج کرده بود. مریم مانند پدرش مسیحی بود، البته مسیحی منوفیزیت یا یعقوبی. این نکته از اهمیت بسیاری برخوردار است، زیرا بخش اعظم مسیحیان ایران، دوفیزیت یا مسیحیان نستوری [دقیق‌تر «غیر تثلیثی»] بودند. همین ازدواج، بعدها هر چه بیشتر راه مسیحیان یعقوبی را در دربار و کل ایران باز کرد و باعث رقابت‌های خونین میان این جریان‌های دینی مسیحی گردید.

این دو جریان مسیحی، به هنگام فروپاشی ساسانیان نقش اصلی را ایفا کردند. از سوی دیگر، خسرو پرویز به محض رسیدن به قدرت، دایه‌های خودش یعنی گسته‌م و وندوی را مورد پیگرد قرار داد، زیرا آن‌ها نیز از اشکانیان بودند و به آن‌ها اعتمادی نداشت. او توانست وندوی را بکشد ولی گسته‌م [وستهم و بستهم گفته می‌شود] توانست فرار کند و گیلان، مازنداران و ری را تحت سلطه خود در آورد، تاج شاهی بر سر نهد و به نام خود سکه بزند. البته خسرو پرویز توانست در سال ۵۹۷ میلادی از طریق یک توطئه، گسته‌م را به قتل برساند. با پادشاهی کوتاه‌مدت بهرام چوبین و اعلام پادشاهی گسته‌م در مناطق نامبرده، مشروعیت شاهنشاه ساسانی یعنی خسرو پرویز عملاً ویران گردید و بنیان حکومت مرکزی ساسانی آنچنان دچار بحران مشروعیت شد که جمع و جور کردن آن فقط توسط جنگ با یک دشمن خارجی می‌توانست این فروپاشی را به تعویق بیندازد.

پیش‌زمینه‌های جنگ خسرو پرویز با بیزانس

خسرو پرویز در اواخر سال ۵۹۱ میلادی برای بار دوم به قدرت رسید و شاهنشاه ایران شهر شد. در این زمان رابطه ایران و بیزانس در کم‌ترین تنش خود قرار داشت. زیرا از یک سو، حالا خسرو پرویز داماد امپراتور بیزانس، موریکیوس، بود و از سوی دیگر، او از ادعاهای ارضی خود مانند شهرهای «دارا» و «مایفرقت» صرف‌نظر و آن‌ها را به امپراتوری بیزانس واگذار کرده بود. مهم‌ترین رویدادی که تا سال ۶۰۲ میلادی، زمان حمله ایران به بیزانس، رخ داد، پشت کردن عرب‌های لخمی به خسرو پرویز بود. عرب‌های لخمی دهه‌ها به عنوان نیروی کمکی و پشتیبان نظامی پادشاهی ایران در برابر عرب‌های وابسته به بیزانس، عرب‌های غسانی، عمل می‌کردند. اوج همکاری میان پادشاهی ساسانی و عرب‌های لخمی در زمان یزدگرد اول بود که پسرش، بهرام [که بعدها به بهرام گور شهرت یافت] را برای حفاظت جانش در برابر رقبای درباری به عرب‌های لخمی سپرده بود و حدود ۲۰ سال نزد آن‌ها زندگی کرد. عرب‌های لخمی، مسیحی نستوری بودند که البته در آن روزگار به آن‌ها مسیحی نمی‌گفتند بلکه خودشان را «عباد یا عبد» می‌نامیدند [ریشه خانواده‌های عبادی‌ها و عبدی‌ها از همین مسیحیان نستوری است]. به هر رو، آن‌ها خود را «عبد» [عبد/خادم عیسا مسیح] می‌خواندند ولی به عیسا مسیح، «عبداله» یعنی خادم خدا می‌گفتند.

بر گردیم به مهم‌ترین رویداد پیش از جنگ ایران و بیزانس! خسرو پرویز ابتدا توسط کودتایی در دربار که دایه‌هایش، گسته‌م و وندوی، سازماندهی کرده بودند به قدرت رسید (پادشاهی نخست او). ولی او بزرگ‌ترین اشتباه تاریخی که می‌توانست انجام بدهد، انجام داد: او پس سلطنت دومش به جای این که مناسباتش را با پادشاه لخمی‌ها تنش‌زدایی کند، هر چه بیشتر به تقویت مسیحیان یعقوبی و امتیاز دادن به آن‌ها روی آورد و رابطه خود را با متحدان تاریخی شاهان ساسانی تیره و تیره‌تر کرد. البته یکی دیگر از علل بی‌اعتمادی خسرو

پرویز به شاه لخمی‌ها، یعنی **نعمان بن منذر سوم**، این بود که عرب‌های لخمی از جنگ براندازی بهرام چوبین علیه خسرو پرویز حمایت کرده بود و سربازان خود را برای کمک به ارتش خسرو پرویز فرستادند. خسرو پرویز، برای خلع قدرت شاه لخمیان، ابتدا یک دست‌نشانده خود به نام **ایاس بن قبیصه** از قبیله «طی» را به جای نعمان گماشت و فرمان قتل نعمان را داد. شاه دست‌نشانده لخمیان، یعنی ایاس بن قبیصه طایی، یکی از فرماندهان نعمان، **هانی بن مسعود**، را که گویا از بیزانس اسلحه تحویل گرفته بود بازخواست کرد و از او خواست که اسلحه‌ها را تحویل بدهد. زمانی که ایاس با پاسخ منفی هانی بن مسعود روبرو شد، خسرو پرویز برای سرکوب هانی بن مسعود که از قبیله **بکر بن وائل** بود نیرو فرستاد. البته عرب‌های نستوری به رهبری هانی بن مسعود می‌دانستند که هیچ شانس در برابر سپاه ایران ندارند و به همین دلیل به اندازه کافی با خود ذخیره آب برداشتند و به صحرای بی‌آب و علفی، در حوالی مکانی به نام «**ذوقار**» عقب‌نشینی کردند. سپاه ایران پس از چند روز، بی‌رمق و بدون آب، به «ذوقار» رسید. در این درگیری نظامی نسبتاً کوچک و محدود، سپاه ایران کار چندانی نتوانست انجام بدهد و پس از تلفاتی اندکی مجبور به عقب‌نشینی گردید. شاید درست‌تر است بگوییم که سپاه ایران در جنگ «ذوقار» پیروز نشد و توانست هانی بن مسعود را دستگیر کند. این جنگ، در تاریخ اسلامی به عنوان نخستین شکست ایران از اعراب به ثبت رسیده است. به هر رو، پیروز نشدن سپاه ایران به عنوان شکست نیروهای نظامی ساسانی وارد روایات اسلامی گردید.

خسرو پرویز پس از خلع قدرت از لخمیان و گماشتن نمایندگان خود در پایتخت لخمیان که **حیره** نام داشت، با یک واقعه سرنوشت‌ساز دیگر هم روبرو می‌شود: به قتل رسیدن **موریکیوس**، یعنی پدر مریم همسرش. موریکیوس، در بیزانس توسط فردی به نام **فوکاس** به قتل رسید. خسرو پرویز خواهان تحویل فوکاس به ایران شد، ولی فوکاس حالا خودش امپراتور شده بود (۶۰۲ تا ۶۱۰ میلادی). طبیعی بود که این تقاضا از سوی بیزانس رد بشود. خسرو پرویز که با بحران عمیق مشروعیت روبرو بود، این رویداد را به عنوان فرصتی بزرگ برای سر و سامان دادن به نظام لشکری خود ارزیابی و به بیزانس اعلام جنگ کرد. این جنگ، برخلاف نظر برخی مورخان نه به دلیل «اصل خونخواهی» در فرهنگ باستان بلکه صرفاً برای جمع و جور کردن اوضاع نابسامان حکومتی در ایران‌شهر بود. از سوی دیگر، با سرکوب لخمی‌ها، خیالش از پشت جبهه راحت بود و می‌توانست حمله‌های نظامی خود علیه بیزانس را آغاز کند (سال ۶۰۲ میلادی).

آغاز جنگ خسرو پرویز با بیزانس

زمانی که خسرو پرویز در سال ۶۰۲ میلادی نیروهای نظامی خود را برای تصرف مناطق تحت کنترل بیزانس آغاز کرد، وضعیت سیاسی در بیزانس هم بسیار در هم ریخته بود. هر گوشه از امپراتوری به دست این یا آن قبیله افتاده بود. خسرو پرویز، فرماندهی این جنگ را به **شهربراز** و **شاهین** [شاهین بهمن زادگان] سپرد. شهربراز از خاندان اشکانی مهران و شاهین از طرف پدری، از خاندان اشکانی **سورن** و از طرف مادری، از خاندان اشکانی **کارن** بود. فرماندهان نظامی خسرو پرویز توانستند طی مدت کوتاهی، تا سال ۶۱۴ میلادی، شام، اورشلیم و مصر توسط شهربراز، و انطاکیه، کاپادوکیه و آناتولی را به فرماندهی شاهین به تصرف در آورند.

البته در سال ۶۱۰ میلادی سرانجام **هراکلیوس**، فرزند فرماندار کارتاژ، به جای فوکاس در بیزانس به تخت نشست. شکست‌های پی در پی بیزانس باعث شده بود که بیزانسی‌ها به دلیل پیشروی‌های شاهین، به این فکر بیفتند که پایتخت، یعنی قسطنطنیه، را رها کنند و آن را به سیسل یا مکانی دیگر انتقال دهند. تا سال ۶۱۷ میلادی عملاً بخش‌های بزرگی از قلمرو بیزانس به دست نیروهای ساسانی افتاد. صلیب دار یا صلیب مقدس توسط شهربراز از مقبره عیسا در اورشلیم ربوده و به ایران فرستاده شد. این حرکت نیروهای نظامی ایران باعث برانگیختن احساسات مسیحیان شد. سرانجام کلیساها توانستند با گردآوری مقادیر هنگفت نقره، هم سران قبایل شورشی را بخرند هم ارتش بیزانس را با نیروها و تجهیزات جدید مجهز و بازسازی کنند.

به هر رو، هراکلیوس توانست تا سال ۶۲۰ میلادی یک ارتش نیرومند جمع و جور کند و به نیروهای ایرانی که در **ارمنستان** بیزانس متمرکز بودند حمله کند و نیروهای ساسانی را شکست بدهد. او برای جلب پشتیبانی نیروهای عرب یعنی مسیحیان غسانی، بخشی از منطقه شام با مرکزیت دمشق را به آنها واگذار کرد (سال ۶۲۲/۶۲۱ میلادی). این همان سالی است که بعدها در تاریخ‌نگاری اسلامی به **سال هجرت** شهرت یافت. اگرچه هراکلیوس طی نامه‌ای از خسرو پرویز خواست که جنگ در این نقطه خاتمه یابد و هر کشور به

مرزهای گذشته برگردد ولی مورد پذیرش قرار نگرفت. به همین دلیل جنگ ادامه یافت تا سرانجام در سال ۶۲۸ میلادی نیروهای هراکلیوس توانستند ارتش ساسانی را در حوالی **نینوا** شکست سخت و نابودکننده‌ای بدهند. پس از این شکست، خسرو پرویز از دین طرد شد و حکم دستگیری و قتلش صادر گردید. پس از دو سه ماه او را دستگیر کردند، به زندان انداختند و کشتند.

از سال ۶۲۸ تا ۶۳۲ میلادی و غصب قدرت توسط خاندان‌های اشکانی

از زمان مرگ خسرو پرویز تا سال ۶۳۲ میلادی، طی چهار سال، چند نفر در ایرانشهر تاج شاهی بر سر نهادند که آخرین آن‌ها **یزدگرد سوم** بود.

نخستین شاه پس از مرگ خسرو پرویز، شیرویه، پسر خسرو پرویز، معروف به **قباد دوم**، بود که حدود یک سال سلطنت کرد، که البته در این مدت کوتاه همه برادران و برادرزادگان خود را به قتل رساند. ولی از سوی دیگر، مذاکرات صلح با بیزانس را آغاز کرد که با مخالفت فرماندهان ارتش، به ویژه شهربراز، روبرو گردید. مرگ زودرس قباد دوم در سپتامبر ۶۲۸ میلادی همه برنامه‌ها «آشتی ملی و صلح با بیزانس» را نقش بر آب کرد. برادرکشی‌های قباد دوم عملاً باعث شد که فرد بزرگسال و لایقی در خانواده یافت نشود. باری، پس از او تاج شاهی را بر سر پسر هفت هشت ساله‌اش، اردشیر، معروف به **اردشیر سوم** گذاشتند. شهربراز در این زمان مرزبان ولایات غربی ایران بود و به محض شنیدن پادشاهی اردشیر سوم سر به مخالفت بلند کرد و در پس درهای بسته با هراکلیوس توافق کرد که تیسفون را اشغال کند. او تیسفون را تقریباً بدون مقاومت اشغال کرد، و فرمان قتل اردشیر سوم، نایب‌السلطنه و تعداد زیادی از درباریان مخالف سلطنت‌اش را صادر می‌کند. البته سلطنت خود شهربراز حدود دو ماه بیشتر طول نکشید و خود او قربانی یک توطئه گردید. پس از اردشیر سوم، دیگر در خانواده خسرو پرویز مردی نمانده بود که بتوان تاج شاهی بر سرش نهاد به همین علت **پوران دخت**، دختر خسرو پرویز را به سلطنت نشانند. او نخستین زن در تاریخ ایران که به سلطنت رسید و تاج شاهی بر سر نهاد. او نیز تلاش کرد که برنامه «آشتی ملی و صلح با بیزانس» را که برادرش شیرویه [قباد دوم] آغاز کرده بود ادامه بدهد ولی آنچنان در راهش سنگ‌اندازی کردند که پس از یک سال و اندی، از قدرت صرف نظر کرد. پس از پوران دخت، تاج شاهی را بر سر یک شاهزاده به نام **پیروز دوم** گذاشتند، ولی این شاهزاده هم مورد توافق همه نجبا و اشراف قرار نگرفت و مجبور شدند که او را هم از قدرت برکنار کنند. پس از پیروز دوم، دختر دوم خسرو پرویز، **آذرمیدخت**، را به سلطنت نشانند. او نیز تلاش کرد که راه برادر و خواهرش را ادامه بدهد ولی او نیز مورد قبول همه نجبا و اشراف واقع نشد و بدین ترتیب، دربار وارد یک بحران ژرف‌تر و شدیدتر شد. در این میان، اسپهبد خراسان، **فرخ هرمز** از خاندان اشکانی، که از اختلافات در تیسفون آگاه شده بود، مصلحت سیاسی خود را در آن دید که از آذرمیدخت خواستگاری کند که همین باعث شد که او را به هنگام ملاقات با آذرمیدخت در تیسفون به قتل برسانند. پس از چند روز که پسرش **رستم** در خراسان از قتل پدرش توسط آذرمیدخت و درباریان آگاه شد، با سپاه بزرگ خود راهی تیسفون شد. رستم پس از تصرف دربار، آذرمیدخت و بسیاری از درباریان را به قتل رساند. *از حالا به بعد قدرت واقعی در دست رستم، پسر فرخ هرمز، مشهور به رستم فرخزاد، افتاد.* با قدرت‌گیری رستم فرخزاد در تیسفون، خاندان‌های اشکانی در مناطق خود اعلام استقلال کردند و خود را شاه مناطق خود اعلام کردند. یعنی **خاندان‌های اشکانی توانستند پس از چهار سده دوباره ملوک‌الطوایفی را در ایرانشهر احیا کنند.**

البته رستم فرخزاد به دلیل فقدان مشروعیت، نمی‌توانست خود را به عنوان شاه اعلام کند. به همین دلیل، پسر نوجوانی (۱۳ / ۱۴ ساله) به نام **یزدگرد** را به شاهی برگزیدند (۶۳۲ میلادی). یزدگرد، نوه خسرو پرویز و پسر **شهریار** یکی از پسران خسرو پرویز، بود؛ شهریار فرزند مشترک خسرو پرویز و شیرین مسیحی بود که در روند پاکسازی برادرش شیرویه [قباد دوم] به قتل رسید. رستم فرخزاد خود را نایب‌السلطنه اعلام کرد و همه زمام امور ایرانشهر را به دست گرفت و تمام تلاشش این بود که یزدگرد را - که حالا **یزدگرد سوم** خوانده می‌شد - به قتل برساند. به همین دلیل، یزدگرد سوم مانند یک شاه سرگردان همواره از این مکان به مکانی دیگر کوچ می‌کرد به قول معروف «سلطنت سیار» داشت. در واقع این نیروهای عرب نبودند که کمر به قتل یزدگرد سوم بسته بودند بلکه نیروهای اشکانی بودند.

از سال ۶۳۲ تا ۶۳۶ میلادی و آغاز بازسازی ملوک الطوائفی اشکانی

این سال‌ها برای ایران‌شهر، قلمرو ساسانی، سال‌های سرنوشت‌سازند. سرنوشتی که هیچ کس نمی‌توانست آن را پیش‌بینی کند و تأثیرات تاریخی شگرف به جای گذاشت. وقتی در سال ۶۳۲ میلادی عملاً قدرت مرکزی به دست یکی از خاندان‌های اشکانی افتاد، تقریباً همه فرماندهان لشکری وابسته به خاندان‌های اشکانی، اعلام استقلال کردند.

گفتنی است که **حوزه لشکری** ایران‌شهر از همان آغاز شکل‌گیری سلسله ساسانی در دست خاندان‌های اشکانی قرار داشت در حالی که **حوزه دیوان‌سالاری** در دست وابستگان به خاندان‌ها یا خانواده‌های منتسب به ساسانی بودند. *سال ۶۳۲ میلادی را باید سال بازگشت ملوک‌الطوائفی اشکانی نامید.* با اعلام استقلال شاه‌های محلی اشکانی، از سال ۶۳۲ میلادی، عملاً دیوان‌سالاری ایران‌شهر، بویژه **طبقه دبیران**، شروع به سازماندهی یک جنگ بزرگ علیه بازگشت ملوک‌الطوائفی اشکانی کرد.

بزرگترین مرکز دیوان‌سالاری ساسانی در شهر **انببار** [در عراق امروزی] بود که پس از تیسفون، پایتخت ساسانی [در عراق امروزی]، مهم‌ترین شهر ایران به شمار می‌رفت. این شهر مسیحی‌نشین بود و جریان‌های گوناگون مسیحیت در آنجا می‌زیستند و در جنگ و صلح بسر می‌بردند.

یک نکته بااهمیت و تعیین‌کننده که مورخان کمتر بدان اشاره می‌کنند اصلاحات اجتماعی-سیاسی در سده ششم در عصر انوشیروان است. انوشیروان می‌دانست که بخش اعظم نظام لشکری در دست خاندان‌های اشکانی است و به همین دلیل، برای تحکیم بستر و تکیه‌گاه سیاسی خود در پی ایجاد یک ساختار زیربنایی، به عبارتی یک دیوان‌سالاری قدرتمند، بود. در همین روند، دبیران، برزگران و پیشه‌وران نیز در پیوند تنگاتنگ با دیوان‌سالاری به گونه‌ای انداموار رشد و تحکیم یافتند. بسط و توسعه دیوان‌سالاری در حقیقت ایجاد یک تکیه‌گاه اجتماعی برای حکومت مرکزی ساسانی در برابر نظام لشکری بزرگ‌زمینداران اشکانی بود. زیرا دیوان‌سالاری می‌توانست از این طریق به طور غیرمستقیم بر اعمال سپاه ایران که به چهار «کوست» یا منطقه تقسیم شده بود نظارت کند. از سوی دیگر، خسرو انوشیروان برای حفاظت از حکومت مرکزی (به دلیل بی‌اعتمادی به سرداران اشکانی) یک قشر نوین نظامی از نجبای درجه دوم و سوم به نام «**اسواران**» بوجود آورد. اصلاحات انوشیروان بسیار هوشمندانه بود و در واقع می‌توانیم بگوییم که او یک دولت مدرن [با تعریف امروزی] بوجود آورد که دیوان‌سالاری، سامانه اصلی آن را تشکیل می‌داد. از این زمان به بعد بود که به تدریج *دبیران*، *اسواران*، *آزادان* و *دهقانان* [زمینداران متوسط در برابر خاندان‌های سنتی اشکانی که سوپر کلان بودند] به تکیه‌گاه اصلی حکومت ساسانی تبدیل گردیدند. به محض غصب قدرت توسط خاندان‌های اشکانی که در رأس آن رستم فرخزاد قرار داشت، دیوان‌سالاری ساسانی به جنب و جوش افتاد و توانست از امکانات خودش برای مقاومت و جنگ علیه بازگشت ملوک‌الطوائفی اشکانی به بهترین نحو استفاده کند. دبیران این سازماندهی را در شهر استراتژیک «انببار» آغاز کردند.

همان طور که گفته شد بزرگ‌ترین دیوان‌سالاری ساسانی در شهر انبار در عراق امروزی قرار داشت. طبقه دیوانی ساسانی، **دبیران**، در این منطقه دست کم ۳۰۰ سال قدمت داشت. دبیران ساسانی نسل اندر نسل در این منطقه بودند، با گویش‌های محلی مردم سخن می‌گفتند، با شیوخ عرب روابط بسیار نزدیکی داشتند و میان آن‌ها و عرب‌های این منطقه پیوندهای بسیار نزدیکی وجود داشت. در ضمن، تمامی اطلاعات مربوط به زمین‌های کشاورزی، راه‌های ارتباطی، نظام آبیاری، صنعتگران، منابع مالی، تولید اسلحه، نقشه‌های زمینی و آبی در اختیار این دبیران بود؛ دیوان‌سالاری به اصطلاح امروزی «بانک اطلاعات» ایران‌شهر بود. دبیران ساسانی در شهر انبار، گرچه به جز اسواران، جنگجویان وسیعی در اختیار نداشتند ولی از همه امکاناتی که یک ارتش یا سپاه بدان نیاز داشت، بویژه منابع مالی، برخوردار بودند.

با توجه به جایگاه سیاسی-اجتماعی دیوانسالاری و نقش آن‌ها در تحولات سیاسی ایران‌شهر، دیوانسالاری یا به عبارتی دقیق‌تر، طبقه دبیران، خود را نمایندهٔ بلاواسطهٔ «نظام ایران‌شهری» تلقی می‌کرد و مانند هر دیوانسالاری در تاریخ مدرن، وظیفهٔ اصلی خود را «حفظ نظام» یعنی حفظ خودش [دیوانسالاری] می‌دانست.^۲

با قدرت‌گیری خاندان‌های اشکانی، طبقه دبیران به نوبهٔ خود آغاز به بسیج عرب‌های مسیحی میانرودان کرد. دبیران ساکن میانرودان وارد مذاکره و اتحاد با قبایل عرب مسیحی، بویژه قبایل وابسته به آل «بکر بن وائل»، شدند. این نکته از اهمیت تعیین‌کننده برخوردار است که جنگجویان عرب بدون کمک‌های مالی و اطلاعاتی دبیران در برابر سرداران و سربازان کارآزمودهٔ اشکانی شانس چندانی نمی‌داشتند.

به هر رو، دبیران ساسانی توانستند نیروهای عرب مسیحی را به بهترین نحو برای جنگ با غاصبان حکومت آماده سازند. نخستین هدف عرب‌های مسیحی تصرف تیسفون بود.^۳ سپاه رستم فرخزاد مسئولیت حفاظت از تیسفون، یعنی محل حکومتش، را به عهده داشت. و سپاه عرب از بخش‌های گوناگون میانرودان، بویژه حیره، به سوی تیسفون راه افتاد. در جایی میان حیره و تیسفون [این دو حدود ۱۵۰ کیلومتر از هم فاصله داشتند] که تاریخ‌نگاران اسلامی آن را قادسیه می‌خوانند، در برابر یکدیگر قرار گرفتند. سپاه اشکانی تحت فرماندهی رستم فرخزاد بود و جنگجویان عرب تحت فرماندهی فردی به نام **سعد بن وقاص** قرار داشت. ولی این سردار عرب خودش تحت فرماندهی فرد مهم‌تر و بالاتر دیگری بود به نام **مثنی بن حارثه**. این فرد از قبیله **بکر بن وائل** بود.^۴ نخستین جنگ آل بکر بن وائل با ایرانیان در سال ۶۰۱ یا ۶۰۲ میلادی در **ذوقار** بود که نیروهای ساسانی نتوانستند بر آن‌ها غلبه کنند و عرب‌های حیره از آن به عنوان یک پیروزی نام می‌بردند. در آن زمان هانی بن مسعود، فرمانده نظامی نعمان بن منذر سوم فرماندهی جنگ ذوقار را به عهده داشت. تعیین‌کننده در این‌جا این است که این عرب‌ها، **مسیحی** غیرتثلیثی بودند، بویژه قبیله بکر بن وائل، موردی که به اندازه کافی شاهد و سند برای آن وجود دارد. از این رو، با قاطعیت نسبی می‌توان گفت که هم سعد بن وقاص و هم مثنی بن حارثه که در این قبیلهٔ مسیحی بزرگ و ترتیب شده بودند، حتماً مسیحی غیرتثلیثی بودند.

به هر رو، در اواخر سال ۶۳۶ میلادی، پس از مذاکرات طولانی ناموفق میان عرب‌ها و رستم فرخزاد، جنگ آغاز شد که به شکست سپاه رستم فرخزاد و کشته شدنش انجامید. ولی یک سردار دیگر اشکانی به نام **مهران رازی** (از خاندان مهران) یک منطقه استراتژیک در حوالی شهر باستانی حلوان به نام **جولا** را در اختیار داشت. نیروهای عرب در آغاز سال ۶۳۷ میلادی، جولا را مورد حمله قرار دادند و مهران رازی در آنجا کشته شد. ولی بزرگ‌ترین پایگاه اشکانیان در عصر ساسانی، ولایت **نِهاوند** بود که نسل اندر نسل در دست خاندان کارن بود. دومین شخصیت نظامی اشکانی پس از رستم فرخزاد، فردی بود به نام اسپهبد **فیروزان** که مسئولیت نِهاوند را به عهده داشت. تصرف نِهاوند توسط عرب‌ها، بدون کمک‌های اطلاعاتی، مالی و پشت‌جبهه‌ای دبیران که اطلاعات بسیار مهمی از درون و بیرون نِهاوند داشتند ناممکن بود. با شکست فیروزان در نِهاوند (آغاز سال ۶۴۲ میلادی) عملاً کمر سرداران تازه استقلال یافته اشکانی شکسته شد.^۵ ولی هنوز سرداران اشکانی تازه استقلال یافته در **مازنداران**، **ری**، **سیستان**، **خراسان** و **فارس** مدعی بودند و می‌دانستند تا زمانی که «شاه مشروع»، یزدگرد سوم، زنده است پیروزی‌های آن‌ها ارزشی ندارد. در واقع یزدگرد سوم مورد تعقیب نیروهای عرب نبود بلکه توسط سرداران اشکانی مورد تعقیب قرار می‌گرفت. سرانجام یزدگرد سوم در مرو توسط زمیندار بزرگی به نام **ماهویه** از **خاندان سورن** به

^۲ «حفظ نظام» شعار اصلی خمینی نیز بود. خمینی به خوبی این اصل بنیادین را درک کرده بود. به نظر او برای «حفظ نظام» می‌توان از نه تنها حج، روزه و نماز صرف نظر کرد بلکه می‌توان جاسوسی و خودفروشی هم کرد.

^۳ البته در پایان سال ۶۳۲ و آغاز سال ۶۳۳ میلادی، نیروهای ائتلافی دبیران و عرب‌ها ابتدا می‌بایست دست‌نشاندهٔ خسرو پرویز در حیره یعنی «یاس ابن قبیصه طایی» را از قدرت خلع می‌کردند. به همین دلیل نخستین حملهٔ نیروهای ائتلافی علیه حیره صورت گرفت و آن را اشغال کردند. البته باز هم ما در اینجا از ابعاد این درگیری نظامی آگاه نیستیم. به هر رو، قبل از جنگ علیه رستم فرخزاد، حیره به تصرف نیروهای ائتلافی عرب و دبیران درآمد.

^۴ آل «بکر بن وائل» از پنج قبیله تشکیل می‌شد: **بنی شیبیان**، **بنی حنیفه**، **بنی قیس بن ثعلبه**، **بنی عجل** و **بنی یشگر**. مرکز آن‌ها حیره بود ولی در تمام میانرودان پراکنده بودند. آل بکر بن وائل مسیحی غیرتثلیثی یا نستوری بودند [عباد/عبد] و مسیحی بودنشان از زمان خسرو انوشیروان مستند شده است.

^۵ ابعاد جنگ‌های قادسیه، جولا و نِهاوند بر ما آشکار نیست. تاریخ‌نگاری اسلامی در این راستا راه گزافه را پیش گرفته و نمی‌توان چندان به آنها اعتماد کرد.

قتل رسید (۶۵۲ میلادی). در تاریخ‌نگاری اسلامی از ماهویه به عنوان «آسیابان»^۶ نام برده‌اند. البته فراموش نکنیم که در آن زمان فقط زمینداران بزرگ صاحب «آسیاب» بودند، مانند امروز که کنسرن‌های بزرگ مواد غذایی بزرگ‌ترین زمینداران جهان نیز هستند. شکست نهاوند در تاریخ‌نگاری اسلامی به نام **فتح الفتوح** شهرت یافته است یعنی با فتح نهاوند- که قلمرو دومین شخصیت خاندان اشکانی یعنی فیروزان بود- عملاً طبقه دبیران توانست با بازوی نظامی خود یعنی عرب‌های ایرانی میانرودان و اسواران بر بزرگترین پایگاه تاریخی-جغرافیایی اشکانیان پیروز شود.

از سال ۶۴۲ تا ۶۵۲ میلادی

شکست فیروزان در نهاوند یک نقطه عطف تاریخی است. زیرا پس از آن دیوانسالاری ساسانی هر جا که عرب‌های میانرودان پیروز می‌شدند برای آن‌ها سکه ضرب می‌کردند. این سکه‌ها در واقع می‌بایست «**اتحاد دبیران و عرب‌ها**» را به نمایش می‌گذاشت، به اصطلاح **نماد پیمان طبقه دبیران و عرب‌های مسیحی میانرودان** بود. شکست فیروزان در نهاوند، آغاز ضرب سکه‌هایی است که به **سکه‌های عرب ساسانی** شهرت دارند ولی در واقع نماد پیمان میان دیوانسالاری ساسانی و عرب‌هاست. به همین علت این سکه‌ها ترکیبی هستند، هم دارای تصاویر خسرو پرویز و یزدگرد سوم [گاهی هم هرمز چهارم] و هم نام حاکم عرب محلی را بر خود دارند. همه این سکه‌ها توسط دبیران در ضرابخانه‌های شهرهای بیشابور، دارابگرد، استخر و آذربایجان زده شدند.

یک نکته مهم دیگر، نقش اسواران ساسانی است که در کنار نیروهای عرب علیه غاصبان اشکانی می‌جنگیدند و گاهی در تاریخ از آن‌ها به عنوان «**خائن**» [برای این که به نیروهای عرب پیوستند] نامبرده می‌شود در حالی که آن‌ها نیز در کنار طبقه دبیران علیه غاصبان اشکانی انجام وظیفه می‌کردند.

از منظر دبیران تا زمانی که عرب‌ها سکه‌های خود را با تصاویر پادشاهان ساسانی می‌آراستند این اتحاد به قوت خود باقی می‌ماند. نخستین عرب که به عنوان حاکم همگانی، هم در ایران و هم در قلمرو سابق بیزانس- یعنی دمشق- وارد این پیمان شد، معاویه (۶۶۱ م.) بود که سکه‌های او نیز از کیفیت «ساسانی» برخوردار بودند و البته سیاست‌هایش هم در همان راستا بود و به همین علت طبقه دبیران از او پشتیبانی می‌کرد.

ولی نخستین حاکم عرب که پیمان میان عرب‌ها و دبیران را خدشه‌دار کرد، **عبدالملک مروان** بود. او به قدرت و توان دبیران پی برده بود و تلاش می‌کرد که به هر شکلی که شده آن را محدود کند. به همین علت سکه‌های عبدالملک عاری از مشخصه‌های ساسانی است و به گونه‌ای ارتباط آن‌ها با گذشته قطع شده است. دومین حمله او به دبیران، **تعریب زبان دیوانسالاری** شهر انبار بود که قرار شد حجاج ابن یوسف ثقفی آن را متحقق کند که او نیز چنین کرد. به دلایل نامبرده، برای دومین بار دبیران همدست شدند تا عبدالملک و پیروانش را از صحنه سیاسی بیرون کنند. موردی که سرانجام موفق شدند و توانستند قدرت سیاسی را به مخالفان مروان‌یان یعنی عرب‌های منتسب به عباسی انتقال بدهند. پس از این انتقال قدرت، دوباره قدرت واقعی در دست دبیران افتاد که اوج این قدرت در زمان برمکیان بود که دست کم ۱۸ سال (۷۵۰-۸۰۳ م.) کشورداری می‌کردند.

جمع‌بندی:

علت اصلی فروپاشی پادشاهی ساسانی [نه ایرانشهری!] ادعاهای سیاسی سرداران نظامی وابسته به خاندان‌های اشکانی بود. این روند دقیقاً از زمان قیام براندازی بهرام چوبین در سال ۵۹۸ میلادی علیه خسرو پرویز و اعلام خودمختاری گسترده [هر دو اشکانی بودند] آغاز شد. جنگ خسرو پرویز علیه بیزانس نه برای خونخواهی موریکیوس بلکه برای سر و سامان دادن به قدرت و مشروعیت از دست رفته‌اش بود. در سال ۶۲۲/۶۲۱ میلادی خسرو پرویز در ارمنستان شکست خورد و هراکلیوس منطقه سوریه [و دمشق] را خالی کرد و به نیروهای

^۶ در تاریخ‌نگاری‌ها به گونه‌ای از «آسیابان» سخن رفته که گویا منظور «رعیتی» است که در آسیاب کار می‌کند. «آسیابان» در آن روزگار معنی دیگر داشت و مترادف بود با خود فتودال یا مالک بزرگ.

عرب مسیحی غسانی واگذار کرد. شکست بسیار دلخراش خسرو پرویز در پایان سال ۶۲۷ میلادی در حوالی نینوا منجر به طرد او از دین و قدرت شد و پس از دو سه ماه، دستگیر و به قتل رسید (۶۲۸ میلادی). از سال ۶۲۸ میلادی تا سال ۶۳۲ میلادی تا به قدرت رسیدن رستم فرخزاد چندین شاه به تخت نشاندند. در پایان، نوجوانی ۱۲ الی ۱۴ ساله به نام یزدگرد [یزدگرد سوم] به شاهی برگزیده شد و رستم فرخزاد خود را نایب السلطنه یا به عبارتی همه کاره ایران شهر اعلام کرد. دیوانسالاری ساسانی^۷ که بنیان و پایه نظام شاهنشاهی ساسانی بود به هیچ وجه حاضر نبود که در برابر بازسازی ملوک الطوائفی خاندان‌های اشکانی کوتاه بیاید. این نهاد با زیرساخت‌های بسیار استوارش در میان مردم به ویژه عرب‌های ایرانی در الجزیره [میانرودان] توانست عرب‌های مسیحی را در برابر سرداران اشکانی بسیج کند. این برای نخستین بار در تاریخ سیاسی است که میان دو حوزه لشکری و دیوانسالاری بر سر قدرت درگیری و اصطلاح بوجود آمد. صرف نظر از پیامدهای این اصطلاح، دیوانسالاری ساسانی نشان داد که ارتش بدون پشتیبانی دیوانسالاری مانند یک کشتی جنگی بدون قطب‌نماست.

از سوی دیگر، نقش اصلی عرب‌های مسیحی اساساً در دست سردودمان یا آل بکر بن وائل بود که به خوبی می‌دانیم آن‌ها همه مسیحی غیرتثلیثی [عمدتاً نستوری] بودند؛ مسیحی بودن آنها [یا نستوری بودنشان] از زمان یزدگرد اول که نخستین شورای مسیحیت در تیسفون را سازماندهی کرد مستند شده است. اکثر فرماندهان نظامی عرب که علیه سرداران اشکانی می‌جنگیدند، از پنج قبیله آل بکر بن وائل بودند. این قبایل و طایفه‌های وابسته بدان نه تنها از زمان یزدگرد اول (۳۹۹ تا ۴۲۰ م.) در جنگ‌های کلاسیک آزموده شده بودند بلکه در جنگ ذوقار (حدود ۶۰۲ م.) نشان دادند که می‌توانند به قول امروزی‌ها از جنگ‌های غیرقرینه‌ای بهره ببرند. آل بکر این وائل متحد واقعی دیوانسالاری ساسانی بود. ما در اسناد دیوانسالاری ساسانی که تا پس از مرگ یزدگرد سوم گاهشماره شده هیچ سخنی از حمله عرب‌ها یا مسلمانان نمی‌بینیم، زیرا دیوانسالاری ساسانی این عرب‌های مسیحی میانرودان را بخشی از خود یا دقیق‌تر بگوییم بخشی از ایران‌شهر می‌دانست.

مهم‌ترین توافق میان عرب‌ها و دبیران این بود که پس از شکست فیروزان اشکانی در نهاوند، دبیران به نام حاکمان محلی عرب سکه ضرب کنند. این سکه‌ها، نماد اتحاد دبیران و عرب‌ها بود: نقش‌های این سکه‌ها عبارت بودند از تصاویر خسرو پرویز یا یزدگرد سوم [گاهی هم هرمز چهارم] و نام حاکم محلی عرب. معاویه نیز به این توافق پایبند بود و حتی سیاست‌هایش را با خواسته‌های دبیران تطبیق می‌داد. نخستین کسی که این توافق را زیر پا نهاد عبدالملک مروان بود که علیه دبیران دست به دو اقدام کلان زد: ۱- برداشتن آثار و نشانه‌های ساسانی از روی سکه‌ها و ۲- آغاز تعریب دیوانسالاری در انبار توسط حجاج ابن یوسف ثقفی در سال ۶۹۵ میلادی. همین باعث شد که طبقه دبیران علیه مروانیان [یا به اصطلاح «بنی امیه»] صف‌آرایی کند و امکانات خود را در اختیار دشمنان مروانیان بگذارد. دبیران سرانجام موفق شدند قدرت را به خلفای عباسی - که حاضر بودند جایگاه سیاسی خدشه‌ناپذیر و مصونیت دبیران را بپذیرند - انتقال دهند.

در یک جمله می‌توان گفت که جنگ‌های اعراب مسیحی میانرودان نه علیه ساسانیان بلکه توسط طبقه دبیران ساسانی سازماندهی شده بود تا علیه بازگشت ملوک الطوائفی اشکانی وارد میدان کارزار شوند. اگرچه سرداران اشکانی موفق نشدند ملوک الطوائفی را بازسازی کنند و همه فرماندهان آن‌ها کشته شدند، ولی دبیران ساسانی هم نتوانستند وضعیت را به وضعیت پیش از سال ۶۳۲ میلادی برگردانند. با بررسی زندگی بسیاری از دبیران ارشد دیوانسالاری می‌توان دید که عرب‌ها بسیار به آن‌ها اعتماد داشتند و حتی بدون مشورت با آنها دست به تدابیر سیاسی یا نظامی کلان نمی‌زدند. طبقه دبیران به جز در دوره کوتاهی در زمان عبدالملک مروان، همواره از قدرت سیاسی بسیار گسترده‌ای برخوردار بود و این موقعیت و جایگاه را تا زمان مأمون خلیفه عباسی را حفظ کرده بود.^۸

^۷ دیوان سالاری ساسانی از زمان خسرو انوشیروان خود را نماد «نظام ساسانی» یا دقیق‌تر «نظام ایران‌شهری» می‌دانست و شدیداً در تحولات سیاسی ایران مشارکت داشت. از آنجا که طبقه دبیران خود را «نظام» می‌دانست و شاه را بخشی از نظام ارزیابی می‌کرد بنابراین «حفظ خودش» را «حفظ نظام» تلقی می‌کرد و بدان شدیداً باورمند بود.

^۸ اگر عرب‌های مسلمان از بیرون حمله می‌کردند می‌بایست ما گزارش‌های فراوانی درباره مهاجرت زرتشتیان و مسیحیان می‌داشتیم. برآستی چرا پس از حمله اعراب «مسلمان» با مهاجرت عظیم مسیحیان و زرتشتیان روبرو نیستیم و هیچ گزارش تاریخی در این مورد نداریم؟ نخستین مهاجرت زرتشتی‌ها، آن هم در سطح بسیار کوچک، تازه میان سال‌های ۷۷۵ تا ۷۸۵ میلادی رخ داد، یعنی بیش از صد و پنجاه سال بعد (در عصر منصور خلیفه عباسی). جمعیت پارسیان هند هم اکنون حدود صد هزار نفر است. بنابراین، این گزاره که «هزاران نفر از زرتشتیان» به هنگام «فتح ایران توسط اعراب مسلمان» دست به مهاجرت زده‌اند با منطق جمعیت‌شناسی اصلاً هماهنگی ندارد. ولی ما اسناد فراوانی داریم که می‌گویند اکثر پارسیان هند در عصر صفویه به هند مهاجرت کردند و این جمعیت صد هزار نفری کنونی پارسیان در هند عمدتاً نوادگان مهاجران عصر صفوی هستند - در طی ۵۰۰ سال - که منطق جمعیت‌شناسی آن را تأیید می‌کند.

سخنی با خوانندگان در پایان

من، نویسنده این جستار، کارشناس تاریخ نیستم یعنی در دانشگاه درس تاریخ نخواندم و به همین دلیل خود را در این حوزه غیرحرفه‌ای می‌دانم. در حقیقت این وظیفه کارشناسان تاریخ است که پیوسته زاویه دید خود را به پدیده‌ها و رخداد‌های تاریخی مورد بازبینی و بازنگری قرار بدهند و فاکت‌های تاریخی را مانند قطعات پازل دوباره و چندباره کنار هم بچینند تا شاید سرانجام یک تصویر منسجم به دست آید. امیدوارم که در آینده نزدیک موضوعاتی که در اینجا طرح شد از سوی کارشناسان تاریخ مورد بررسی و سنجش قرار گیرد. من نیز به نوبه خود تلاش خواهم کرد که این موضوع را به شکلی مفصل‌تر و علمی‌تر که با موازین دانشگاهی هماهنگ باشد در آینده ارائه بدهم.

منابع

کتاب‌های فارسی

- ۱) سرداران ایرانی و اعراب در شامگاه ساسانیان، حمید کاویانی پویا، تهران، نشر امیرکبیر، ۱۳۹۷
- ۲) زوال و فروپاشی ساسانیان، پروانه پورشریعی، مترجم: خشایار بهاری، تهران، نشر فرزانه روز، ۱۳۹۸
- ۳) مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام، دانیل دنت، مترجم: محمد علی موحد، تهران، نشر خوارزمی، ۱۳۵۸
- ۴) دو قرن سکوت - عبدالحسین زرین کوب
- ۵) روزگاران، تاریخ ایران از آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی، عبدالحسین زرین کوب، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۹۰
- ۶) ایران در زمان ساسانیان، آرتور کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی، تهران، انتشارات نگاه، ۱۳۸۹
- ۷) شاهنشاهی ساسانی، تورج دریایی، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس ۱۳۸۳
- ۸) وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان، آرتور کریستین سن، ترجمه مجتبی مینوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۷۴
- ۹) رویدادنامه خوزستان، ترجمه و تعلیقات خداد رضاخانی، سجاد امیری باوندپور، تهران، نشر سینا، ۱۳۹۵
- ۱۰) جامعه ساسانی: سپاهیان، کاتبان و دبیران، دهقانان، احمد تقضلی، ترجمه شیرین مختاریان و مهدی باقی، تهران، نشر نی، ۱۳۸۵
- ۱۱) اعراب، حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم-ششم میلادی، ن. پیگولوسکایا، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷۲
- ۱۲) شهرهای ایران در روزگار پارتیان و ساسانیان، ن. پیگولوسکایا، ترجمه عنایت‌الله رضا، تهران، انتشارات علمی ۱۳۸۴
- ۱۳) بلخ: کهن‌ترین شهر ایرانی آسیای مرکزی در قرون نخستین اسلامی، دکتر آرمیدخت مشایخ فریدنی، تهران، پژوهشگاه، ۱۳۷۶
- ۱۴) خلیفه و سلطان و مختصری درباره برمکیان، و. و. بارتولد، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۷
- ۱۵) تاریخ ایران باستان، ن. پیگولوسکایا، ترجمه مهرداد ایزدپناه، تهران، انتشارات محور، ۱۳۸۰
- ۱۶) برمکیان، بنا بر روایات مورخان عرب و ایرانی، لوسین بووا، ترجمه عبدالحسین میکده، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۸۰
- ۱۷) تاریخ کلیسای قدیم در امپراتوری روم و ایران، و. م. میلر، ترجمه علی نخستین، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲
- ۱۸) مسیحیت در ایران، از آغاز تا صدر اسلام، سعید نفیسی، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۹۲
- ۱۹) تاریخ خلافت عباسی از آغاز تا پایان آل بویه، دکتر سید احمد رضا خضری، تهران، ناشر «سمت»، ۱۳۸۴
- ۲۰) حضور ایران در جهان اسلام، احسان یارشاطر، ترجمه فریدون مجلسی، تهران، انتشارات مروارید، ۱۳۸۱
- ۲۱) ایران باستان، از ۵۵۰ پیش از میلاد تا ۶۵۰ پس از میلاد، یوزف ویسهوفر، ترجمه مرتضی ثاقب فر، تهران، ققنوس، ۱۳۷۷
- ۲۲) تاریخ تفکر مسیح، تونی لین، ترجمه روبرت آسریان، تهران، انتشارا فرزانه روز، ۱۳۹۰
- ۲۳) تاریخ کوفه، حسین براقی، ترجمه سعید راد رحیمی، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، ۱۳۸۰
- ۲۴) تاریخ عرب قبل از اسلام، عبدالعزیز سالم، ترجمه باقر صدری نیا، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۸۰

مقالات فارسی

- ۱) نقش خاندان‌های برجسته در فرایند تعامل دو فرهنگ ایرانی-اسلامی تا سده چهارم هجری، علی بیات و محمدرضا خسروی، در: پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، سال چهل و سوم، شماره یکم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹
- ۲) وزارت در دوره عباسیان، سعیده، سلطانی مقدم، نشر آنلاین

- ۳) نقش دبیران ایران در تأسیس دیوانسالاری اسلامی در قرن اول هجری. رمضان رضایی، علی بیات، سید جمال موسوی، در: پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی، سال چهل و سوم، شماره یکم، پاییز و زمستان ۱۳۸۹
- ۴) نقش خاندان سهل در خلافت عباسی، بهرام پیشگیر، نشر آنلاین
- ۵) حیره و یمن دروازه‌های ورود آداب و فرهنگ ایرانی به سرزمین‌های عربی، غلامرضا افراسیابی، سید محمد مهدی جعفری. در: مجله مطالعات ایرانی مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، سال چهارم، شماره هفتم، بهار ۱۳۸۴
- ۶) نقد و بررسی نخبگان نظامی در فتوح با تکیه بر خالد بن ولید، تقی شیردال، هادی بیاتی. در: تاریخنامه خوارزمی، پاییز ۱۳۹۲، سال اول، شماره ۱
- ۷) بررسی روابط سیاسی دولت ساسانیان و امارت عربی حیره از آغاز تا سقوط این امارت. کیومرث میرزایی، کیومرث عظیمی و سید اصغر محمودآبادی. در: تاریخ در آینه پژوهش، سال هشتم، شماره سوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۰
- ۸) تاریخ کوفه. حسین براقی. ترجمه سعید راد رحیمی، مشهد، انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی استان قدس رضوی، ۱۳۸۰
- ۹) مسئله براندازی حکومت لخمی به دست خسرو پرویز از نگاهی دیگر. غ. ر. برهمند، در: مزدک نامه ۲ (پژوهش‌های ایران‌شناسی)، تهران ۱۳۸۹
- ۱۰) نقش خاندان مهران در تحولات سیاسی ایران در دوران ساسانیان. نجم‌الدین گیلانی، علی اکبر کجیاف، فریدون الهیاری؛ در: دو فصلنامه پژوهشنامه تاریخ‌های محلی ایران، سال سوم، شماره دوم (پیاپی ۶)، بهار و تابستان ۱۳۹۴
- ۱۱) ریزش‌های حکومتی و تأثیر آن بر ساختار سیاسی و نظامی حکومت ساسانی. دکتر بهمن هنرمند، دکتر امیر اکبری. در: پژوهش‌نامه تاریخ، سال نهم، شماره سی و چهارم
- ۱۲) تعامل طبقات اجتماعی ایران عهد ساسانی با اعراب مسلمان در فتح ایران. اصغر فروغی ابری. در: تاریخ اسلام در آینه پژوهش ۲، تابستان ۱۳۸۳
- ۱۳) بررسی شکست ساسانیان در جنگ ذوقار با تکیه بر نظریه‌های جامعه‌شناسی جنگ. مریم حسن پور هفشجانی، احمد کامرانی فر و سهیلا ترابی فارسانی. در: فصل‌نامه پژوهش‌های تاریخی، سال پنجاه و سوم، دوره جدید، سال نهم، شماره دوم (پیاپی ۳۴) تابستان ۱۳۹۶

منابع غیرفارسی

- 1) An Introduction to the History of the Assyrian Church (100-640 A.D.) or The Church of the Sassanid Persian Empire. W. A. Wigram, London 1910
- 2) Die Karmaten. Peter Priskil. Ahriman-Verlag. 2010
- 3) Märtyrerakten: Ausgewählte Akten persischer Märtyrer. Gregor Emmenegger / Frans-Joris Fabri, Kempten, München: J. Kösel 1915
- 4) Christianity in Pre-Islamic Persia. Iranica
- 5) The Church of the East. Wilhelm Baum and Dietmar W. Winkler. Klagenfurt 2003
- 6) Das orientalische Christentum. Wolfgang Hage. W. Kohlenhammer Stuttgart, 2007
- 7) Christians in Asia Before 1500, Ian Gillman and Hans-Joachim Klimkeit. London-New York 1999
- 8) Al-Hira. Isabel Toral-Niehoff; Leiden-Boston 2014
- 9) Die Griechischen Kaiser. Frank Thiess, Weltbild Verlag, Augsburg 1992
- 10) Heraclius Emperor of Byzantium. Walter E. Kaegi. Cambridge University Press. 2003
- 11) The Legend of Mar Qardagh-Narrative and Christian Heroism in Late antique Iraq. Joel Thomas Walker, University of California Press. 2006
- 12) Inkulturation des Christentums im Sasanidenreich. Arafa Mustafa, Jürgen Tubach und G. Sophia Vashalomidze. Reichert Verlag Wiesbaden 2007